نشریه علمی (دو فصلنامه) فلسفه تحلیلی شماره ۴۲
فلسفه هنر / علمی‌پژوهشی سال نوزدهم، پاییز و زمستان ۱۴۰۱، صفحه ۹۵ - ۷۷

سیمون دوبووار و زیباشناسی پدیدارشناسانه

سعیده گل‌محمدی
فارغ التحصیل دکتری رشته فلسفه هنر دانشگاه آزاداسلامی واحد علوم و تحقیقات،تهران (نویسنده مسئول)
saeide.golmohamadi@gmail.com
شمس‌الملوک مصطفوی
دانشیار فلسفه دانشگاه آزاداسلامی واحد تهران شمال،تهران
sha_mostafavi@yahoo.com

در فلسفه امروز، امکان مؤانست، نزدیکی و درهم آمیزی حوزه‌های مختلف، از جمله حوزه ادبیات و فلسفه فراهم شده است. هدف از تقریر این مقاله، بررسی زیباشناسی پدیدارشناسانه آثار سیمون دوبووار، فیلسوف و نویسنده مشهور قرن بیستم و تبیین پیامدهای مثبت این نگرش خلاق است. در واقع دوبووار فیلسوفانه می‌نویسد و در قالب نوشتن رمان متافیزیکی، حوزه ادبیات و فلسفه را به یکدیگر نزدیک می‌کند. وی بیش از آنکه نویسنده باشد هنرمندی است که از طریق متون اندیشمندانه و آثار داستانی‌اش، به پرورش اندیشه‌ها درباره هنر و ادبیات می‌پردازد. سیمون دوبووار پدیدارشناس نیست اما اندیشه‌هایش استعداد خوانش پدیدارشناسانه را دارد. چنانکه توجه وی به قصدیت، رابطه بیناسوژگی، فرد، تجربه، دیگری و خود-تنها انگاری، آثار او را درخور بررسی و پژوهش پدیدارشناسانه کرده است. مقاله حاضر برآن است که با مرور اجمالی مفاهیم مطرح شده در آثار دوبووار، امکان چنین خوانشی از آثار وی را فراهم آورد.

واژگان کلیدی: سیمون دوبووار، زیباشناسی پدیدارشناسانه، خود-تنها-انگاری، رابطه بینا سوژگی، دیگری

تاریخ دریافت: ۲۲ / ۱۱ / ۱۴۰۲ تاریخ پذیرش: ۲۸ / ۱۲ / ۱۴۰۲

۱. مقدمه

پدیدارشناسی مشرب و روشی فلسفی است که با ادموند هوسرل تأسیس شد و نه تنها فلسفه‌های پس از خود را تحت تأثیر قرار داد، بلکه در حوزه‌های غیرفلسفی مانند روان شناسی، دین‌شناسی، علوم‌انسانی و... نیز مؤثر بود. آموزه‌هایی مانند اپوخه (تعلیق)، تحویل، حیث التفاتی و آگاهی از جمله اندیشه‌های اساسی هوسرل در پدیدارشناسی می‌باشد. هوسرل برآن بود که با توصیف آگاهی، چگونگی معنایافتن و قوام یافتن معنای جهان را در آگاهی نشان دهد و طریق شهود و ذوات را آشکار سازد.

از طرفی هوسرل پدیدارشناسی را به مثابه یک روش و شیوه فلسفه‌ورزی معرفی کرد و بدین ترتیب امکان تحلیل پدیدارهای هنری را در جریانات پدیدارشناسی پس از خود فراهم نمود. تا آنجاکه پدیدارشناسانی چون دوفران، کافمن، اینگاردن، هایدگر و سارتر با شیوه‌های خاص خود در این حوزه، دستاوردهای قابل توجهی داشته‌اند و اندیشمندانی چون دوبووار و مرلوپونتی نیز ضمن آگاهی از اصول پدیدارشناسانه به نحو غیرمستقیم تابع چنین رویکردی بوده‌اند.

سیمون لوسی ارنستین ماری برتراند دوبووار[1]، (۹ ژانویه، ۱۴/۱۹۰۸ آوریل۱۹۸۶) نویسنده، فمینیست و فیلسوف اگزیستانسیالیست فرانسوی قرن بیستم است.[2]

---

1. Simone-Lucie-Ernestine-Marie Bertrand de Beauvoir

۲. سیمون دوبووار در ۹ژانویه ۱۹۰۸درپاریس متولد شد. وی دختری پرشور و بااستعداد بود. تا سال۱۹۲۹در رشته فلسفه دانشگاه سوربن تحصیل کرده و فارغ التحصیل شد. در همین سال با ژان پل سارتر آشنا شد و این آشنایی موجد رابطه‌ای شد که تا مرگ سارتر دوام داشت.دوبووار تا۱۹۴۳ به مدت۱۵سال در شهرهای مارسی،روان و پاریس به تدریس فلسفه پرداخت و با شرکت در کنفرانس‌های مختلف جهت ایراد سخنرانی به کشورهای متعدد سفر نمود؛ گرچه فعالیت ادبی هدف اول و جزء لاینفک همیشه زندگی وی بود. اگرچه در ایام جنگ هوادار حزب کمونیست بود و در جنبش سوسیالیست‌ها فعالیت کرد، لیکن هیچگاه در مقام یک عضو فعال حزبی پا به عرصه سیاست نگذاشت. سرانجام در ۱۴آوریل ۱۹۸۶،جهان شاهد خاموشی وی شد و در کنار بهترین دوست هم فکرش،ژان پل سارتر به خاک سپرده شد.

از میان سه عنوانی که دوبووار برای آن شناخته شده است، براساس آثار وی، نویسندگی را می‌توان شایسته‌ترین عنوان دانست، هرچند ذهن مستقل، پویا و استدلالات بی‌نقص و منسجم وی در آثار فلسفی‌اش، گواه فیلسوف بودن دوبووار است.

«جنس دوم»[1] مشهورترین اثر اوست که در سال ۱۹۴۹ نوشته شده و به عنوان مانیفست فمینیسم شناخته شده است. وی در این کتاب براساس آموزه‌های اساسی تفکر اگزیستانسالیستی چون اصالت وجود، اهمیت انتخاب و آزادی، اهمیت فرد و تجربه و مفهوم کلیدی «دیگری» به بررسی جایگاه ارزشی و تاریخی زن می‌پردازد و پس از نقد اندیشه‌های رایج، برای بازسازی و اعتلاء آن تلاش می‌کند. از این رو است که وی را «مادر فمینیسم» نامیده‌اند.

۲. مضامین اگزیستانسیالیستی آثار سیمون دوبووار

سیمون دبووار فیلسوفی اگزیستانسیالیست است. مهمترین مؤلفه این جنبش نقد سنت فلسفی عقل محور و اعتراض به غفلت از وجود انسان و حضور انضمامی وی در جهان است. این نویسندگان و فیلسوفان برآن بودند تا تصور انسان را به مثابه موجودی عقلانی و ساختمند در سیستم فلسفی به آمیزه‌ای از شهود، تخیل، غریزه و احساس تعدیل کنند و انسان را نه همچون ابژه بلکه سوژه‌ای فعال در جهان زیسته در نظر آورند. بنا بر این مشرب فکری و بن مایه‌های تفکر اگزیستانسیالیستی دوبووار را می‌توان در توجه به اصالت وجود، اهمیت انتخاب و آزادی، مسأله دیگری، اهمیت فرد و تجربه انضمامی دانست که به هریک از این مضامین به اختصار اشاره می‌شود.

«اصالت وجود»، بنیانی‌ترین اصل از اصول این مکتب است؛ که براساس آن انسان چیستی مشخصی ندارد و ماهیت وی از طریق شکلی که به وجود خود می‌بخشد، تعین می‌یابد. انسان با طرح‌هایش مشخص می‌شود، با آینده‌ای که در پیش و رو دارد و نه با گذشته‌ای که پشت سر او ساکن و راکد ایستاده است. اگزیستانس، از خود برون شدن است، پرتاب خود به سوی آینده است. انسان با طرح ریزی و از خود بیرون شدن، ماهیتش را می‌سازد.

---

1. Le Deuxième Sexe

«آزادی و انتخاب»، دو اصل دیگری هستند که موضوع ثابت آثار سیمون دوبووارند که وی آنها را در آفریده‌های ادبی و پژوهش‌های فلسفی‌اش مورد بررسی قرار داده است. ماهیت انسان به واسطه انتخاب‌های آزادانه‌اش ساخته می‌شود. چنین توجهی به آزادی از سوی دوبووار اهمیت اصولی و اساسی این مقوله را برای وی نشان می‌دهد. او ما را متوجه موقعیت‌های انسانی می‌کند، متوجه این مسأله که نمی‌توان و نباید موضوع آزادی را جدا از شرایط در نظر گرفت. هرچند انسان اسیر موقعیت‌های زندگی است ولی در نهایت آزاد است و انتخاب می‌کند.

«دیگری»، نیز ازاصول مهم فلسفه اگزیستانسیالیسم است که فیلسوفان مختلف هرکدام از آن معنایی را مراد کرده اند؛ چنانچه ژان پل سارتر، در نخستین نوشته هایش از آن به «جهنم» و«شرم» و گابریل مارسل به «راز» تعبیر کرده‌اند. اما می‌توان «ثنویت خویشتن در مقابل دیگری» را به مثابه اصل در مقابل فرع، من/غیر من، یگانه/بیگانه، اول/دوم، فاعل شناسا/متعلق شناسا و مثبت در مقابل منفی، ویژگی اندیشه سارتر و دوبووار دانست کمااینکه دوبووار در یکی از مهم‌ترین آثارش،«جنس دوم»، جنس اول(مرد) را در مقابل جنس دوم(زن) می‌گذارد و درباره آن استدلال می‌کند.

توجه به« فرد» از موارد دیگر است. سورن کرکگور، نوشته روی سنگ قبرش را «آن فرد» انتخاب کرد. در فلسفه‌های سنتی از انسان به طور کل و به نحوی انتزاعی بحث می‌شد اما در فلسفه‌های وجودی و به طور خاص فلسفه سیمون دووبوار از «فرد جزئی» و «وجود منحصر به فرد و خاص» او بحث می‌شود. انسان‌ها در جمع یا در نقش‌های کلیشه‌ای خودشان را برحسب مفاهیم می‌شناسند. اما درک فرد در سیستم مفهومی درکی نابسنده است که راه به وجود خاص او نمی‌برد.

اما در مورد اهمیت تجربه انضمامی(در مقابل عقل انتزاعی) می‌توان گفت که چون دوبووار حاکمیت انتخاب فردی و اهمیت موقعیت انضمامی را به رسمیت می‌شناسد، در قالب فلسفه سنتی و دستگاه‌های مفهومی با مخاطب ارتباط برقرار نمی‌کند. به نظر وی، واقعیت با سیستم مفهومی قابل درک نیست، بلکه افراد در عمل و با تجربه است که ماهیت خود را می‌سازند.

درک واقعیت ترس، عشق، رنج و دلشوره، شناخت مسئولیت و محدودیت، برخورد با دیگری، درک قابلیت تخیلات و توهمات، همگی از طریق تجربه و به واسطه شیوه عمل است که معنی

می‌یابد و چون همه اینها براساس ظرفیت وآزادی انسان تبیین می‌شود، شیوه بیانی مناسب آن بازنمایی هنری است که در مقابل نظریه پردازی خشک و سیستماتیک فلسفی به شیوه‌ای سیال و خلاقانه به بیانگری بپردازد.

۳. زیباشناسی پدیدارشناسانه در آثار دوبووار

پس از معرفی اجمالی بن مایه‌های اندیشه دوبووار به عنوان فیلسوفی اگزیستانسیالیست، اکنون به بررسی عقاید و اندیشه‌های وی در باب هنر و زیباشناسی پرداخته و آموزه‌های پدیدارشناختی در آثار وی را، ذیل چندعنوان پی می‌گیریم.

۱-۳. اهمیت هنر

سیمون دوبووار نویسنده‌ای نظام مند یا آکادمیک نیست و هیچ‌گونه نظریه هنری یا خط مشی از تجربه زیباشناسانه ارائه نمی‌کند. با این حال، وی به عنوان یک فیلسوف، در آثارخود به وظیفه خطیر هنرمند و رمان نویس اشاره دارد. چنانچه وی نه تنها در برخی از مقالاتش بلکه در رُمان‌های ارزشمندی نظیر *میهمان*[1] (۱۹۴۳) و *ماندارن ها*[2] (۱۹۵۴) نیز به بسط این اندیشه‌ها می‌پردازد (Heinämaa, 2010: 41).

رمان«ماندارن ها»، معروف‌ترین و مهم‌ترین رمان دوبووار است. وی با این رمان برنده جایزه مهم گنکور شد.

رمان«ماندارن ها»، داستان روشنفکران چپ بعد از جنگ دوم جهانی است و به چالش تعهد نویسندگان و روشنفکران در مواقع بحران می پردازد، که با این مسأله مواجه هستند که آیا باید تنها به کار ادبی و هنری ادامه دهند و یا وارد مبارزات عملی شوند. او به این سؤالات نه به عنوان یک فیلسوف بلکه به عنوان یک رمان نویس پاسخ می دهد (ماندارن ها،۱۳۸۲).

وی با نوشتن خاطرات خود که شامل بحث‌های فلسفی در مورد ماهیت داستان و ادبیات نیز هست و به زعم برخی ناقدان بهترین اثر ادبی او به شمار می‌رود، به کاری سترگ دست می‌یازد.

---

1. L’invitee
2. Les mandarins

خاطرات سیمون دوبووار تنها زندگی نامه او نیست بل تحلیل روانی نویسنده در خلال سال‌های زندگی‌اش از زمانی که دختر بچه‌ای است، تا هنگامی که دنیای قرن بیستم او را به عنوان متفکری بزرگ به رسمیت می‌شناسد و خاطرات سیمون دوبووار آیینه تمام نمایی است از زندگی هنری-ادبی فرانسه و بسیاری از بر گزیدگان دنیای ادب و هنر معاصر چون ژان پل سارتر، آلبرکامو، موریس مرلوپونتی، پیکاسو، جیاکومتی ،رومن گاری، کوستلر، همینگوی،کولت اودری و... (دوبووار،۱۳۷۹).

۲-۳. اهمیت بازنمایی هنری

دوبووار، اندیشه‌های فلسفی‌اش را در قالب فرم هنری بیان می‌کند. این دیدگاه که دوبووار هنر را انتخاب کرد وطرح اندیشه‌های فلسفی را بر عهده ژان پُل سارتر نهاد، اشتباهی رایج است.[۱] به عقیده دوبووار اندیشه‌های فلسفی و ساختارهای هنری با هم در تضاد نیستند بلکه هر دو یک هدف را دنبال می‌کنند و آن هدف چیزی نیست جُز بیان حقیقت متافیزیکی شرایط انسانی. دوبووار به «فلسفه نظام مند» معتقد نیست. منظور وی از فلسفه نظام مند، تلاشی است در جهت ساخت سیستمی مفهومی که کلیت زندگی، معرفت و هستی را در بر گیرد؛ فیلسوف می‌تواند به جای ساختن یک نظریه یا خط مشی، از طریق تجربه به آزمایش پرداخته و تغییرات و محدودیت‌های آن را مطالعه نماید. علاوه بر این، تفکر فلسفی و ساختارهای ادبی می‌توانند با هم ترکیب شوند تا «رمانی متافیزیکی» [۲] به وجود آورند. نمونه مثالی چنین فرم‌های دورگه ای، دیالوگ‌های افلاطونی، آثار سورن کرکگارد (۱۸۱۳-۱۸۵۵)، فئودور داستایوسکی (۱۸۲۱-۱۸۸۱) و فرانتس کافکا (۱۸۸۳-۱۹۲۴) است (Heinämaa, 2010: 14).

---

۱. چنانچه در همین ارتباط، دوبووار در آخرین سال‌های حیاتش زبان به اعتراض گشود که منتقدین همواره در آثارش تنها بر روابط میان دو جنس تکیه کرده‌اند و سایر جنبه‌ها و به ویژه مسائل فلسفی و اجتماعی مطرح شده در آنها را نادیده گرفته‌اند. تصویر دوبووار فیلسوف اگزیستانسیالیست همواره در سایه سارتر رنگ می‌بازد در حالی‌که برخی معتقدند که ایشان شاگرد سارتر نیست، بلکه در واقع خالق اگزیستانسیالیسم فرانسوی است (نجم عراقی،۱۳۸۲،۲۳۱).

2. Metaphysical novel

دیدگاه دوبووار در مورد رابطه بین ادبیات و فلسفه، مدیون اندیشه‌های هم دوره‌هایش مانند ژان پل سارتر (۱۹۰۵-۱۹۸۰) و موریس مرلو پونتی (۱۹۰۸-۱۹۶۱) و بیشتر از همه آثار فلسفی-ادبی کرکگارد است. او به تأسی از کرکگارد انسان را سنتزی می‌داند از پایان‌پذیری و پایان‌ناپذیری، زمان‌مندی و جاودانگی، آزادی و ضرورت. وی رویکرد اگزیستانسالیستی‌اش را در این دوسویگی، در کتاب«اخلاق ابهام»[1] توضیح می‌دهد (همان).

دوبووار هم به موقعیت نظر دارد، هم به آزادی و دریافته است که نمی‌توان تنها با اراده حصار موقعیت را درهم‌شکست. آزادی، آزادی در موقعیت است و موقعیت‌هایی وجود دارد که امکانی برای آزادی نمی‌دهند. هیچ افقی گشوده نمی‌شود تا بتوان طرحی افکند که از موقعیت فراتر رود. هستی انسان دوسویه است، سویه‌ای آزاد دارد و سویه‌ای اسیر موقعیت. انسان از یک سو روشنایی‌ست، چون آگاهی‌ست و از سوی دیگر جزئی از جهان است که تاریک است. از طبیعت فراتر است، چون آزاد است و با خودانگیختگی‌اش جهان‌شمولی علیت را نفی می‌کند، از طرف دیگر مهم‌ترین واقعیت زندگی‌اش این است که می‌میرد، یعنی از قوانین طبیعی پیروی می‌کند و مقهور آنها می‌شود. پایان‌ناپذیر است و هم هنگام پایان‌پذیر(de Beauvoir,1948: 7).

مرلوپونتی در *ادبیات و متافیزیک*[2] (۱۹۴۶)،استدلال می‌کند که ادبیات و فلسفه،هر کدام به روش خاص خود شرایط متناقض وجودی انسان را درک می‌کنند. هدف یک اثر فلسفی، به تسخیر در آوردن ساختارهای اساسی حیات انسانی است درحالی‌که یک اثر داستانی، هدفش آشکار کردن و باز کردن زندگی‌های فردی و منظره‌های دیگر در حقیقت کامل، خاص و لحظه‌ای آنهاست. با این‌حال، برترین آثار در سنت فلسفه و ادبیات به هر دوی این اهداف نائل می‌آیند: آنها موفق می‌شوند تا گوهر ماهیت را در جوهر هستی به چنگ آورند (Heinamaa, 2010: 41).

هنر برای فلسفه مفید است. نظریه پردازان فلسفی برای بسط دیدگاه‌های خود در مورد آنچه که می‌توان تجربه کرد و چگونگی تجربه کردن آن، به داستان نیاز دارند. نظریه‌پرداز، با استفاده از نتایج تصورات خود شروع به اندیشیدن می‌کند و در حالی که تلاش می‌کند شکل‌های ناشناخته تجربه را

---

1. Pour une morale de l’ambiguite
2. Litterature et metaphysique

کشف کند، با محدودیت‌های ظرفیت‌های خود رو به رو می‌شود. دوبووار استدلال می‌کند که خاطرات، رؤیاها و مشاهدات شخصی، هنگامی که با قدرت ادبیات مقایسه می‌شوند، منابع ضعیف و محدودی به شمار می‌روند. تنها داستان نوشته شده است که دنیایی از تجارب را به روی ما می‌گشاید؛ تجاربی که بر آنچه می‌بینیم و به خاطر می‌آوریم فائق می‌آیند. بدین ترتیب، رمان‌های کافکا و کتاب داستان‌های لوئیس کَرول [1] و همچنین نوشته‌های خاص مارکی دو ساد،[2] همگی در خدمت اهداف فلسفی هستند. رمان‌ها و دیگر آثار داستانی کمک می‌کنند تا بر محدودیت تجارب، خاطرات، تصورات و رویاهای واقعی غلبه نماییم(Heinamaa, 2010: 42).

بنابرآنچه گذشت آثار داستانی دوبووار را به زعم نظر برخی منتقدین، نمی‌توان تنها گزارش تجربه شخصی وی دانست. دوبووار در آثار داستانی نیز به مانند آثار غیرداستانی تلاش می‌کند تا درباره مسائل اساسی فلسفه، اخلاق، سیاست و زیباشناسی اظهارنظر کند. وی در قالب ادبیات و به ویژه رمان و به واسطه تجربیات شخصی درباره بسیاری از مسائل و راه حل آنها سخن می‌گوید(نجم عراقی و دیگران،۱۳۸۲،ص ۲۳۰).

۳-۳. اهمیت فرد و تجربه و قصدیت

دوبووار معتقد است کار رمان نویس به خودی خود یک اقدام مهم تجربی است. نویسنده از پیش نمی‌داند که چه اتفاقی در رُمان می‌افتد. داستان، حاصلِ آزمایش زبان، استدلال و تخیل است. رمان نویس بیش از آنکه صحنه را برپا داشته و طرح کلی شخصیت‌ها را تعیین کند، آنها را خلق می‌کند، با آنها زندگی می‌کند، بحث می‌کند، از آنها جانبداری می‌کند و خود را به مخاطره می‌اندازد. بنابراین، با جلو رفتن اثر، رُمان نویس با حقایق جدید رو به رو می‌شود و پُرسش‌های جدید مطرح می‌شوند (Heinamaa, 2010: 42).

تفاوت اصلی نویسنده و فیلسوف نظریه پرداز، رابطه آنها با زبان است. نظریه پرداز از طریق تعریف و تحدید معانیِ زبان متعارف، مفاهیم انتزاعی را شکل می‌دهد و هدف او در اختیار گرفتن

---

1. Lewis carroll
2. Marquis de sade

ساختارهای ذاتی کل تجربه است. اما رُمان نویس اصطلاحات و بیانگری زبان روزمره را با تمام غنا و ابهامی که دارند می‌پذیرد و از تمامی توش و توان آن‌ها برای ارتباط برقرار کردن با پیچیدگی زندگی‌های خاص، برغم استقلال و وابستگی دوطرفه شان استفاده می‌کند. هدف از این کار این نیست که زندگی یا تجربه‌ای خاص به صورت ایده آل در آید، بلکه هدف برقراری ارتباط با یکتایی و شگفتی اجتناب ناپذیر خود زندگی است(Heinamaa, 2010: 42).

هم چنین خواننده رمان نیز به واسطه این رسانه که با زبان روزمره و براساس موقعیت‌های انضمامی تنظیم شده، واقعیت و موقعیت‌های مختلف را تجربه می‌کند. در واقع رمان، درحد فاصل واقعیت و انتزاع ، تجربه جهان و خلق جهانی است که به واسطه حضور خوانندگان و التفات و توجه آنان گشوده شده و معنا می‌یابد.

چنین برداشتی از قصدیت در آثار دوبووار به واسطه باورهای پدیدارشناسی قابل توجیه است. پدیدارشناسی در تقابل با روان شناسی تداعی‌گرا، که باور و احساسات را در چارچوبی کاملاً طبیعت گرایانه تبیین می‌کند، معتقد است که باور همواره باور به چیزی و خشم همواره خشم از چیزی است. ابژه باور یا احساسات و عواطف، ابژه یا وضعیت امور در جهان خارج نیست. می‌توان به خطایی باور داشت یا از چیزی که در واقع روی نداده خشمگین بود. بنابراین ابژه باور یا عواطف و احساسات نسبت به آنها درونی است. به تعبیر پدیدارشناسی ابژه، قصدی است و در توجه و التفات حاضر شده و مورد توجه قرار می‌گیرد(Paul Edwards, 1967: 148) .

به این ترتیب رمان آنگاه رمان است و تجربه‌گری می‌کند که با التفات خواننده و خوانندگان به خود امکان حیات و روشنگری پیدا کند.

به اعتقاد سارا هیناما،[1] که مطالعات گسترده‌ای درباره اندیشه‌های دوبووار دارد، آثار دوبووار، مجال مناسبی را برای خوانش زیباشناسی پدیدارشناسانه فراهم می‌کند (Heinamaa, 2010).

---

۱. پروفسور سارا هیناما ۱(۱۹۶۰) در دانشگاه هلسینکی فنلاند در رشته فلسفه نظری کرسی تدریس دارد. پدیدار شناسی، رابطه ذهن و بدن، تاریخ فلسفه و فلسفه فمینیستی، زمینه‌های تخصص وی هستند. عنوان پایان نامه دکتری ایشان بررسی پدیدارشناسی بدن و ارتباط آن با مسأله تفاوت جنسی از نظر دوبووار و مرلوپونتی بوده است. از آثار هیناما

«شادی تماشا را آرزو می‌کنم. این شادی نیز به من وهم الحاق به هستی را می‌دهد. خود را با شیئ که نگاهش می‌کنم در می‌آمیزم، دوام و ضخامت واقعیتش را با خود می‌برم. در لحظه‌ای که ابدیت را در خود جای می‌دهد زندگی می‌کنم. وقتی جلوی تابلویی، مجسمه‌ای، محراب کلیسایی –آنچه که اثرهنری خوانده می‌شود– می ایستم، می‌کوشم که نیت خالق آن را درک کنم و پی‌ببرم که او با چه وسایلی به آن تحقق بخشیده است؛ بنابراین باید موضوع را در مجموعه تاریخی و اجتماعی‌اش قرار دهم و در جریان تکنیک‌های به کار برده شده قرار داشته باشم. فرهنگ خود را که این تجربه نو استتیک غنی‌اش می‌گرداند، ندا در می‌دهم. به نحوی گریزان‌تر که تعریفش هم دشوارترست، مناظر محتمل در اختیارم قرارگرفته‌اند؛ چشم اندازها، خیابان ها، توده‌های جمعیت و خود آثار هنری وقتی که آنها را به عنوان عوامل یک صحنه درنظر می‌گیرم. در این مورد هیچ قصد و نیتی این مجموعه که مرا تسخیر می‌کند سازمان نداده است؛ من هستم که... به آن معنایی می‌بخشم...» (دوبووار، ۱۳۷۹: ۲۷۱).

تلقی پدیدارشناسانه را در آثار دیگر دوبووار هم می‌توان شاهد بود چنانچه در رمان همه *می‌میرند* چنین می‌گوید:

«در بخاری دیواری آتش می‌سوخت.پرده‌ها بسته بود.از ورای آباژورهای پوستی نوری کهربایی بر صورتک‌های آفریقایی و اشیاء زینتی اتاق تابید و چنین می‌نمود که همه آنها در انتظار نگاهی‌اند تا کاملاً زنده و حقیقی شوند(دوبووار، ۱۳۸۴،ص۵۱).

«هرآنچه را که از ورای میکروسکپ‌ها و دوربین‌ها می‌دیدم با چشم خودم می‌دیدم. اشیاء تا زمانی برای ما وجود داشت که آنها را می‌دیدیم و حس می‌کردیم. اشیائی که در زمان و مکان و میان اشیاء دیگر به حالتی رام و سربزیر جا گرفته

می‌توان *به حیرت و عشق: مقالاتی در پدیدارشناسی جسم و جنس (۲۰۰۰)، مرگ، تولد و زنانگی: فلسفه تجسم (۲۰۱۰)، زن ضروری: دلایل فلسفی زنان* (۱۹۸۳) اشاره کرد.

بود...هرگز طبیعت رازهای خود را برای ما افشاء نمی‌کرد. راز و رمزی در کارش نبود. این ما بودیم که مسائل را اختراع می‌کردیم» (دوبووار، ۱۳۸۴،ص۳۳۳).

۴-۳. اهمیت دیگری و رابطه بیناسوژگی

از نظر دوبووار، ادبیات و فلسفه، هر کدام به نوعی تجربه گری هستند. در حالی‌که فیلسوف نظریه‌پرداز از قالب نظریه، برای درک ویژگی‌های ساختارهای اصلی تجربه استفاده می‌کند، رمان‌نویس از داستان، واقعیت و زبان برای نشان دادن زندگی‌ها -به تعبیر اگزیستانسیالیستیِ دوبوار- به مثابه «کل‌های منحصر به فرد»[1] استفاده می‌کند. این طور نیست که رُمان تنها به توصیف واقعیتی درونی یا جهانی بسته از موضوعی نفس گرایانه و خود -تنها-انگارانه[2] می‌پردازد. برعکس، جهان و دیگران به طور ضمنی در زندگی‌های فردی ، خصوصی و خودمحور، بیان می‌شوند. حتی زندگیِ گره گوار سامسا، شخصیت اصلی رمان مسخ[3] (۱۹۱۵) کافکا، هم زندگی با دیگران است؛ منتها زندگی‌ای محقر و مطرود (heinamaa,2010: 42) .

رمان مسخ از آنجایی آغاز می‌شود که گره گوار سامسا از خواب آشفته‌ای بیدار می‌شود و خود را در حالی می‌یابد که به حشره‌ایی تمام عیار تبدیل شده است. سامسا با این وضعیت در اتاقش منزوی می‌شود. شبی می‌شنود،گرت، خواهرش، خطاب به پدر و مادر می‌گوید که می‌بایست از دست گره گوار راحت شوند. گره گوار هنگامی که متوجه می‌شود که در آن خانه برای دیگران سربار است و از طرفی به دلیل فشار گرسنگی، از فرط اندوه همان شب می‌میرد (کافکا،۱۳۸۲). داستان غم‌انگیز زندگی گره گوار سامسا حاکی از این بیگانگی با دیگری است. بنابراین نه تنها رابطه در ارتباط با دیگری معنا می‌یابد بلکه بی‌ارتباطی هم حاصل تلاشی ناکام در برقراری ارتباط با دیگری است.

---

1. Singular universals
2. Solipsisticy
3. Die Verwandlung

مرلو پونتی در *رمان و متافیزیک*[1] (۱۹۴۵) بحث می‌کند که رُمان «میهمانی» دوبووار، یک نمونه مثالی است از رُمان متافیزیکی که با در کنار هم قرار دادن سه نفر به نام‌های فرانسواز(زن)، پی‌یر(شوهر) و گزاویر(معشوقه پی‌یر)، به ساختارهای بنیادین بیناذهنیتی می‌رسد. این کتاب تنها داستان دو یا سه رقیب نیست، بلکه از سه زوج ناسازگار و در عین حال هم زمان به نام‌های فرانسواز و پی‌یر، فرانسواز و گزاویر و پی‌یر و گزاویر تشکیل شده است. در این رمان، تجربه‌های عشق، حسادت و فریب، نه برای اهداف روانشناسانه، که به خاطر درک این مسأله که همه ما به دیگران وابسته‌ایم طرح می‌شوند. مرلو پونتی بحث می‌کند که رُمان دوبووار، تنشی را بین زوجی که جهانی مشترک دارند و بیناذهنیتی کامل که دنیا را به عنوان محیط پیرامون خود دارد، آشکار می‌کند. اثر دوبووار نشان می‌دهد که مسأله دیگری تنها موردی خاص از مسأله دیگران در صیغه جمع است (heinamaa, 2010: 42).

رمان میهمان به نوعی داستان مقطعی از زندگی خود دوبووار به حساب می‌آید که با دغدغه‌های فلسفی و اخلاقی او آمیخته شده است. این رمان داستان زوجی هنرمند است که فرد سومی به این زندگی راه می‌یابد.گرچه ورود او در ابتدای ماجرا براساس توافق است ولی پس از کنار هم قرارگرفتن رویدادهای مختلف در پایان داستان گزاویر (معشوقه پی یر) توسط فرانسواز (همسر پی‌یر) به قتل می‌رسد. عنوان برگزیده این رمان به «میهمان» نیز مبین اهمیت دیگری است. دوبووار در این کتاب برای اولین بار به مفهوم «دیگری» و نسبت آن با خود می‌پردازد. در این رمان، «دیگری» برای زن قهرمان داستان، نه تنها زن دیگری است که وارد زندگی او شده است بلکه دیگرانی هستند که او را متوجه خودش می‌کنند (میهمان، ۱۳۸۲).

پرسید: «من کیستم؟» به پل نگریست. به گزاویر که چهره‌اش از اعجاب و ناشرمگینی می‌درخشید. آن دو زن می‌دانستند که کی هستند. هریک از آنان خاطراتی خوب و ذوق و اندیشه‌ای معین داشتند. خوشی‌هایی آشکار که پیش از هرچیز بر چهره شان پیدا بود. اما فرانسواز در درون خویش هیچ شکل روشنی را تشخیص نمی‌داد. این گفته گزاویر که «او حتی یک بار

---

1. Le roman et la metaphysique

هم به خویشتن نمی‌نگرد» درست بود. فرانسواز هیچ‌گاه به چهره خویش نمی‌نگرد جز برای آنکه در زیبایی‌اش خیره شود. گذشته‌اش را برای یافتن صحنه‌ها و افراد و نه برای یافتن خویش می‌جوید... . فرانسواز با خود اندیشید: «من هیچ کس نیستم...» این قضیه‌ای بود که شبی در لابریری با الیزابت و گزاویر احساس کرد. طی مدت کوتاهی یک وجدان عریان در روبرو شدن با جهان خود را چنین تصور می‌کرد (دوبووار،۱۳۸۲: ۲۰۲).

از آنجا که مطابق آموزه‌های اگزیستانسیالیستی وجود مقدم بر ماهیت است. بنابراین انسان هویتی ندارد. هیچ است. تنها در محدوده‌ای که با ایجاد رابطه‌ای پایدار با اشیاء و دیگرانی که بیرون از او هستند برای خود هویتی خلق می‌کند (باتلر،۱۳۸۲: ۲۴).

فرانسواز با آنکه در میانسالی است و تجارب قابل توجهی را پشت سر گذاشته وقتی در برابر اتفاقات و دیگری‌های تازه قرار می‌گیرد متوجه می‌شود که درک و شناخت درست و روشنی از خود ندارد. «اما چه بخواهد چه نخواهد در این جهان و بخشی از آن است. زنی در میان دیگر زنان (دوبووار،۱۳۸۲: ۲۰۲).

جایی از رمان میهمان می‌خوانیم: وقتی به زندگی دیگران نگاه می‌کنیم، پل، الیزابت، اینیس، حس عجیبی به ما دست می‌دهد. از خود می‌پرسیم ما چگونه می‌توانیم زندگی خود را از بیرون ببینیم (دوبووار،۱۳۸۲: ۲۱۴).

سارتر نیز به اهمیت دیگری واقف است و به آن اندیشیده است:

برای اینکه بتوانیم نگاهی بیرونی بر خود بیفکنیم، وابسته دیگران هستیم. دیدگاه دیگری جامع‌تر از دیدگاه خویشتن است و می‌تواند در عمق بی‌صداقتی خویشتن نفوذ کند، دوز و کلک‌های آن را رو کند و خویشتن را به نمود بیرونی‌اش تقلیل دهد... انسان‌ها فاصله‌ای ناظرانه از همدیگر دارند؛ یعنی آنقدر از هم جدا هستند که بتوانند یکدیگر را با وضوحی بیشتر از آنچه هرشخص می‌تواند خویشتن را ببیند، ببینند (باتلر،۱۳۸۲: ۳۷). هگل می‌گوید آگاهی تا از دیگری نگذرد به خودآگاهی تبدیل نمی‌شود.

بانوی شکسته[۱] عنوان رمان دیگری است که دوبووار در سال ۱۹۶۷نوشت. این رمان موضوع زنی را مطرح می‌کند که تمام توش و توان و شادابی‌اش را وقف همسری کرده که درپی رابطه با معشوقی جوان وی را ترک می‌کند. مونیک، قهرمان اصلی داستان، چهل ساله است. وی در ابتدا می‌کوشد تحمل کند و نقش زن عاشق و سرشار از تفاهم را بپذیرد و امیدوار باشد که موریس به سویش بازگردد اما در جریان داستان روشن می‌شود که چنین نخواهد شد.

در این رمان هم چون رمان میهمان مثلث روابط مونیک، موریس و نویلی قابل توجه و بررسی است. در جای جای این رمان نیز وابستگی‌های ما به دیگران دغدغه نویسنده است:

> دیگران مرا چگونه می‌بینند؟ از دیدگاهی کاملاً عینی من چگونه آدمی هستم؟ کم هوش‌تر از آنی هستم که بتوانم تصور کنم؟ این سؤالی است که مطرح کردنش بیهوده است. هیچ کس جرأت نمی‌کند بگوید من احمق هستم. پس چطور بفهمم؟ همه مردم خود را باهوش می‌پندارند حتی آدم‌هایی که به نظر من کودن هستند. زن‌ها همیشه به تعریف و تمجیدهایی که از ظاهرشان می‌شود حساس‌تر هستند تا به تحسین‌هایی که از ذهن و روحشان می‌شنوند. برای آنچه مربوط به ذهنشان می‌شود آنها دلایل درونی خود را دارند که همه آدم‌ها دارند، دلایلی که هیچ چیز را ثابت نمی‌کند. برای شناختن حدود خود باید از آنها گذشت یعنی از روی سایه خود پرید (دوبووار،۱۳۸۷: ۱۳۸-۱۳۹).

مونیک می‌پرسد «از دیدگاهی کاملاً عینی من چگونه آدمی هستم؟»

ما نمی‌توانیم به طور کامل به خودمان جنبه عینی بدهیم به ناگزیر برای آنکه بتوانیم نگاهی بیرونی بر خود بیفکنیم، وابسته دیگران هستیم. به اعتقاد سارتر خویشتن فقط زمانی خود را می‌شناسد که موضوع یا عینی خارجی برای خودش بشود. ازجمله موارد محدودی که خویشتن به صورت موضوع یا عینی خارجی خود را می‌شناسد هنگامی است که خویشتن در اثر ادبی وصف می‌شود و به بیان درمی‌آید (باتلر،۱۳۸۲: ۳۷). این دغدغه در آثار فیلسوفان اگزیستانسیالیست مشخص است. از این رو

---

۱. «زن وانهاده» ترجمه دیگری از این رمان است که ناهید فروغان در نشر مرکز منتشر کرده است.

است که اندیشه‌هایشان را بیش از سیستم فلسفه پردازی نظری، در قالب آثار هنری بیان نموده‌اند. سیمون دوبووار در خلال شخصیت پردازی داستان‌هایش می‌کوشد خودش و روابطش را بفهمد. در اغلب موارد وجود و حضور خودهای دیگری است که به خویشتن، عینیت و موضوعیت می‌بخشد. *بانوی شکسته* از نظر اهمیت متفاوت دیگری در شناخت خود نیز آموزنده است:

> باید به حقیقت دست یافت. بهتر است بلیط هواپیمای نیویورک را بگیرم و بروم حقیقت را از لوسین بپرسم. لوسین مرا دوست ندارد و حقیقت را خواهد گفت. این چنین خواهم توانست همه آنچه را که بد است، همه آنچه مرا به تباهی می‌کشاند از وجود خود بزدایم و دوباره رابطه بین خود و موریس را سروسامان ببخشم.

دیگری با استفاده از قدرت عینیت بخشی‌اش می‌تواند معنایی را که خویشتن برای خودش قائل است چون دروغ و دغلی بنماید. سارتر در *هستی و نیستی* وقتی که از دیگری صحبت می‌کند مرادش دیگری عام است. یعنی هرکسی که از بیرون به خویشتن نگاه می‌کند. هرکسی که بتواند نگاهی عینیت بخش داشته باشد. دیگری عامی موافق یا مخالف با خود!

در مجموع این رمان به دنبال نشان دادن وابستگی‌های اجتناب ناپذیر چندجانبه ما به دیگران است.

تصاویر زیبا، عنوان رمان دیگری است که دوبووار در سال۱۹۶۶ آفریده است. در جای جای این اثر دغدغه و اهمیت دیگری را می‌توان پی گرفت که از زبان لورانس شخصیت اصلی داستان بیان می‌شود:

> آیا من غیرعادی هستم؟ زنی مضطرب، پریشان و هراسان...چه چیزی در وجودم هست که دیگران ندانند؟ (دوبووار،۱۳۷۹: ۱۷۵).
>
> ... متوجه شده بود که میل به خوش گذرانی و جاه طلبی‌های مادر را نادرست تعبیر کرده بود. اینها نشانه‌های سرزندگی و طبع پرجنب و جوش او بودند و پدر دقیقاً به همین احتیاج داشت. لازم بود آدم پرتحرکی در کنارش باشد. کتاب‌ها، موسیقی و

فرهنگ، چیزهای با ارزشی هستند ولی نمی‌توانند زندگی را پر کنند (دوبووار،۱۳۷۹: ۲۰۶).

رمان‌های *میهمان* و *خون دیگران* پیام آور نوعی فردگرایی نامحدود هستند. ماجراهای رمان خون دیگران در پاریس اشغال شده می‌گذرد. شخصیت‌های آن در اتخاذ تصمیمات اخلاقی فردی بسیار توانمندند. بسیاری از محدودیت‌ها و کاستی‌های اگزیستانسیالیسم در مقام نظامی اخلاقی در این دو رمان جلوه گر شده است. بحران حاصل از تمایل فرد به آزادی و رویارویی آن با حقوق دیگران در واقع درون مایه اصلی دو رمان اگزیستانسیالیستی دوبووار، *خون دیگران* و *همه می‌میرند*، (علاوه بر *میهمان*)است. رمان همه می‌میرند فراخوان دوبووار است به تعهد اجتماعی و بیان آنکه انسان در مقام فرد تنها هنگامی آزاد است که حاضر باشد برای حقوق دیگران مبارزه کند. اما دوبووار در خون دیگران مشکلات این تعهد را بیان می‌کند. از جمله آنکه مبارزه در راه آزادی دیگران گاه می‌تواند باعث تهدید و نابودی زندگانی همان دیگرانی شود که به دفاع از حقوقشان کمر بسته‌ایم (نجم عراقی،۱۳۸۲: ۲۳۲).

دیگری به تدریج درآثار دوبوار معنایی فلسفی‌تر پیدا می‌کند تا سرانجام در جنس دوم زن به مثابه «دیگری» در برابر مرد به عنوان «خود» ظاهر می‌شود.

درکتاب «جنس دوم» دوبووار استدلال می‌کند که زنان، همواره «دیگری» مردان به حساب آمده اند، و چنین ادراکی را در هویت خود درونی ساخته‌اند. بنابراین مردان کنش‌گرا، و زنان کنش‌پذیر هستند. وی بر این باور است که با وجود ساختارهای فرهنگی موجود همچون ازدواج، مادری و روابط زن و مرد، زنان، بختی برای آزادی یا برابری ندارند. با وجود این، دوبووار خوش‌بین بوده و عقیده دارد که زنان می‌توانند زمینه آزادی خود را فراهم کنند. آن‌ها می‌توانند افسانه‌های فرهنگی را به چالش کشند و می‌توانند استقلال اقتصادی بیشتری را تجربه کنند و بر تصور اشتباه پایین‌دست بودنشان در هنر و ادبیات فائق آیند (دوبووار،۱۳۸۰).

با نگاهی به آثار دوبووار می‌بینیم که تحلیل دوبووار در مورد رابطه میان شخصیت‌های زن و مرد آثارش مبتنی بر کلیشه سنتی احقاق زنان و ناحق بودن مردان نیست؛ بلکه بیشتر طرحی پیچیده

را به نمایش می‌گذارد که در آن مردان و زنان متقابلاً یکدیگر را نابود می‌کنند. زنان همه چیز را در راه مردانی که دوست می‌دارند فدا می‌کنند. مردان نیز این خاکساری خودگزیده زنان را می‌پذیرند. اما این رابطه متضمن بهای سنگینی برای هر دو جنس است. به این ترتیب زنان هرگز توانایی تفکر خودسالارانه و مستقل را نخواهند داشت و مردان نیز تحت تأثیر احساس گناه و فشار اجتماعی روابطی را حفظ می‌کنند که دیگر بارور نیست (نجم عراقی،۱۳۸۲: ۲۴۳-۲۴۲).

بنابراین دوبووار در شخصیت پردازی رمان هایش و به همان اندازه در آثار فلسفی‌تری چون جنس دوم اهمیت چند بعدی دیگری در کشاکش آزادی و اسارت را پیش کشیده و به طور مفصل به بحث می‌گذارد.

۴. نتیجه گیری

از مؤلفه‌های اساسی زیباشناسی پدیدارشناسانه توجه به هنر و بازنمایی هنری، دیگری و بینا سوژگی و قصدیت و... است. این نوشتار سیمون دوبووار را به عنوان هنرمند، نویسنده و فیلسوفی معرفی کرد که آثارش استعداد خوانش پدیدارشناختی دارد و به این نتایج دست یافت:

- اندیشه‌های پدیدارشناسانه دوبووار را می‌توان از طریق تامل در دیدگاه‌های وی درباره اهمیت هنر، بازنمایی هنری و وظیفه خطیر هنرمند در آثارش پیگیری کرد.
- مسأله دیگری و رابطه بیناسوژگی نیز از محورهای مهم و اساسی در مبحث پدیدارشناسی است که این توجه را از سمت دوبووار می‌توان در چگونگی شخصیت پردازی در رمان‌ها و توجه به جنسیت و بدن، به نحو فلسفی، مشاهده کرد.
- آموزه قصدیت از دیگر آموزه‌های اساسی پدیدارشناسی است که طبق آن ابژه قصدی همواره در ارتباط با جهان واقعی و دیگری‌ها شکل می‌گیرد. به عقیده دوبووار رمان، جهانی بسته یا واقعیتی درونی نیست. بلکه مواجهه با رمان، خلق جهانی است که به واسطه حضور خوانندگان و التفات و توجه آنان گشوده شده و معنا می‌یابد.

منابع

سیمون دووبوار (۱۳۸۰). *جنس دوم*، ترجمه قاسم صنعوی. تهران: توس.

سیمون دووبوار (۱۳۷۹). *خاطرات*،ترجمه قاسم صنعوی. تهران: توس.

سیمون دووبوار (۱۳۸۲). *ماندارن ها*،ترجمه پرویز شهدی. تهران: نشر دنیای نو.

سیمون دووبوار (۱۳۸۲). *میهمان*،ترجمه امیرسامان خرسند. تهران: جامی.

سیمون دووبوار (۱۳۸۴). *همه می‌میرند*،ترجمه مهدی سحابی. تهران: فرهنگ نشر نو.

سیمون دووبوار (۱۳۷۹). *تصاویر زیبا*،ترجمه کاوه میرعباسی. تهران: هاشمی.

سیمون دووبوار (۱۳۸۷). *بانوی شکسته*،ترجمه الهام دارچینیان. تهران: فردوس.

فرانتس کافکا (۱۳۸۲). *مسخ*،ترجمه صادق هدایت. تهران: آزادمهر.

جودیت باتلر (۱۳۸۲). ژان پل سارتر،ترجمه خشایار دیهیمی. تهران: نشرماهی.

مرسده صالح پور و نسترن موسوی (۱۳۸۲). زن و ادبیات: سلسله پژوهش‌های نظری درباره مسائل زنان، گزینش و ترجمه از منیژه نجم عراقی. تهران: نشر چشمه.

Hans Rainer Sepp, Lester E. Embree (eds) (2010). *Handbook of Phenomenological Aesthetics,Contributions to Phenomenology*, Sara Heinämaa,simone de Beauvoir,
simone de Beauvoir (1948). *the Ethics of Ambiguity, Translated from the French by Bernard frechtman*, Kensington publishing corp,
Paul Edwards (1967). *Encyclopedia of philosophy*, alasdair Macintyre, existentialism, macmillan publishers, volume three.

Simone de Beauvoir and Phenomenological aesthetics

Saeide Golmohammadi
PhD graduate of Philosophy of Art, Islamic Azad University, Department of Science and Research, Tehran (Corresponding Author)
saeide.golmohamadi@gmail.com
Shamsul-Muluk Mustafavi
Associate Professor of Philosophy, Islamic Azad University, North Tehran Branch, Tehran
sha_mostafavi@yahoo.com

In today's philosophy, the possibility of concordance, closeness and intermingling of different fields, including the field of literature and philosophy, is presented. The purpose of this article is to examine the phenomenological aesthetics of the works of Simon de Beauvoir, a famous philosopher and writer of the 20th century, and to explain the positive messages of this creative attitude. In fact, de Beauvoir writes philosophically and in the form of writing a metaphysical novel, he brings the field of literature and philosophy together. More than this, he is a writer and an artist who cultivates ideas about art and literature through the texts of thinkers and his fictional works. Simon de Beauvoir is not a phenomenologist, but his thoughts have the talent of phenomenological reading that his attention to intentionality, inter-subjective relationship, individual, experience, otherness and loneliness, has made his works worthy of phenomenological study and research. The present article is based on the fact that by briefly reviewing the concepts raised in the works of de Beauvoir, it provides the possibility of such a reading of his works.

Keywords: Simon de Beauvoir, phenomenological aesthetics, Solipsism, Intersubjectivity, Other

---

Reccived: 2024/02/11 Accepted: 2024/03/18